

صدای والدین کودک مبتلا به اوتیسم

نوشته یک :

سلام دوستان، امروز بعد از کلاس موضوعات رفتاری، مطالبی دوباره درباره رفتارهای بعضا ناراحت کننده و گاهی عجیب بچه هامون به نظرم اومد، ما خودمون که چند ده سال تجربه از زندگی داریم، با این همه تجربه و آموزشی که طی سالها داشتیم گاهی کنترل حسها ، استرس ها و هیجانهامون رو از دست میدیم ولی باز هم راهکارهایی داریم که بر اونها غلبه کنیم و یک نکته مهم اینکه حسهامون رو میتونیم به زبون بیاریم و کمک بگیریم ولی به بچه هامون که برگردیم بخصوص توی سنین پایین تجربه بسیار اندکی از زندگی دارن و در نظر بگیریم که یک یا چند حسشون هم اختلال داره، اذیت میشن و استرس میگیرن و در عین حال نکته مهم اینکه روش خوبی برای بیان این ناراحتی ها رو هم نمیدونن و کمک نمیتونن بخوانن، پس بدنشون مجبور میشه واکنشهای عجیب نشون بدن، وقتی به قضیه رفتارها اینطور نگاه کنیم بنظر رفتارها چندان هم عجیب نیستن و واکنش طبیعی به محرکهای آزاردهنده هستن و طبیعی هم هست که تحت این شرایط بچه هامون به ما بچسبن چون شاید تنها نقطه اطمینان بخش توی دنیای گاهی بهم ریخته شون ما هستیم، خودمون رو فرض کنیم وقتی به سرماخوردگی کوچک داریم و بدنمون ساز مخالف میزنه چطور هستیم وقتی اینطور نگاه کنیم و خودمون رو جای بچه ها بزاریم شاید تحمل رفتارهای بعضا ناراحت کننده مقداری راحتتر بشه.

نوشته دو :

عرشیای من ،وقتی خبر آمدنتو فهمیدم خیالات و آرزوهای زیادی کردم مردی میشوی عصای منوبابات میشی، کسی میشی که هم به درد مردمت میشوی هم افتخار من، الان ۴ سالته و ۲ ساله فهمیدم تو یک کودک اوتیستیک هستی آاه ه ه وقتی اولین بار فهمیدم که بی قراری هایت، حرف نزدن هایت ،نگاه نکردن هایت از چیست چقدر برایت گریه کردم و وقتی فکر میکردم که حرف تو را دیگران نمی فهمن و تو را درک نخواهن کرد چقدر گریه کردم و چقدر در خود نالیدم از به دنیا آمدنت از اینکه چقدر زجر خواهی کشید از اینکه درکت نخواهند کرد و من از به دنیا آمدنت مسئولم مسئول...

اما امروز باورت کردم که تو چقدر قوی هستی و باهم همه چی رو قشنگ میکنیم و من با تمام سختی، بیخوابی، استرس، حرف مردم ، تنهایی و... باهم زندگی میکنیم و تو پسر موفق من خواهی شد و من میدانم هر حسست که مشکل باشه اون حسست که تو را به من وابسته میکند و میفهمم که میفهمی و حس میکنی که چقدر دوستت دارم... می دانم روزهای خوب درراه است.